



دین در دنیای مدرن

نویسنده: نکوئی سامانی، مهدی

ادیان و عرفان :: معرفت :: اسفند 1386 - شماره 123 (علمی-ترویجی)

از 59 تا 78

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/315394>

دانلود شده توسط : کتابخانه مرکز تحقیقات حج حوزه نمایندگی ولی فقیه

تاریخ دانلود : 1393/06/29 07:36:53

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.com

دین در دنیای مدرن

مهدی نکوئی سامانی

(دانش‌آموخته حوزه علمیه و دانشجوی دکتری مبانی نظری اسلام)

چکیده

مقاله حاضر به بررسی جایگاه دین در عصر مدرن می‌پردازد. بحث در این باره که آیا لازمه مدرنیسم و تجدّدطلبی و علم و پیشرفت و عقل‌گرایی آن است که دین از ساحت‌های زندگی بشر کنار گذاشته شود، از جمله مسائل مهم و مباحث سرنوشت‌ساز و چالش‌برانگیز بین اندیشمندان دینی و روشن‌فکران سکولار طی چند قرن گذشته بوده است. برخی از اندیشمندان سکولار چنین ادعایی مطرح کرده‌اند. بحث و فحص درباره صحت این فرضیه و اینکه قایلان آن چه دلایلی بر ادعای خود اقامه کرده‌اند و آیا از نظر علمی و تاریخی، چنین ادعایی قابل اثبات است یا خیر، و اینکه چگونه می‌توان بطلان این ادعا را ثابت کرد، مسائلی هستند که این نوشتار سعی کرده است بدان‌ها بپردازد.

کلیدواژه‌ها: دین، مدرنیته، علم جدید، عقلانیت، پیشرفت، پوچ‌گرایی، خداآواری، معنویت.

مقدمه

دین‌های عقل‌گریز یا عقل‌ستیز و اسطوره‌ای نیست، بلکه مراد دینی است که برای ادراکات آدمی، به ویژه عقل او، شأن و ارزش و اعتبار قابل است و عقل را در کنار دین، یکی از منابع شناخت خیر و شر و حسن و قبح و بایدها و نبایدها می‌شمارد. بنابراین، مراد از «دین»، دینی است که با عقلانیت و خردورزی سر سازش و تعامل دارد و عقل را تأیید و تقویت می‌کند و اساس دین‌داری و پذیرش دین را خردورزی می‌داند. همچنین مراد دینی است که از اصالت و جایگاه قدسی و وحیانی خود دور نشده و از گزند بدعت و تحریف و تأویل‌های بشری مصون مانده است.

با این مقدمه، اینک باید دید، مراد از عقلانیتی که پیروان تجددگرایی و تجددطلبی بر زبان می‌رانند چیست؟ آیا مراد آنان از عقل و عقلانیت همان است که اهل دیانت می‌گویند، یا اینکه عقل از نظر فیلسوفان مدرن و روشن‌فکران تجددطلب، ماهیت و معنا و کارکردهای دیگر دارد و بین این دو تفاوت هست؟ آنچه به صراحت در آثار و پژوهش‌های علمی و فلسفی غربی دیده می‌شود، همه نشان‌دهنده این است که مراد آنان از «عقل»، کاملاً متفاوت با مفهوم عقلی است که در انظار و اندیشه فیلسوفان اسلامی و متکلمان الهی آمده است. این جستار پیش از پرداختن به علل و زمینه‌های مواجهه دین و مدرنیته، ابتدا نگاهی گذرا به تعریف «مدرنیته» و بیان مؤلفه‌های اساسی آن دارد، سپس به بررسی ادعاهای قایلان فرضیه تقابل و تضاد دین و مدرنیته می‌پردازد.

تعریف «مدرنیته»

از نظر فیلسوفان مدرن، «مدرنیته» به معنای «نوآوری، ابداع، ابتکار، خلاقیت، پیشرفت، ترقی، رشد خودآگاهی

پرسش محوری این نوشتار آن است که آیا مقتضای نوگرایی و تجددطلبی انسان و جامعه لزوماً این است که دین هم نو شود و لباس تجدد بپوشد و همپای آدمیان نوگرا و همپای زمان و زمینیان تحوّل بپذیرد. و آیا چنین پرسشی اساساً معقول و منطقی است و یا اینکه مغالطه‌آمیز و عوام‌فریبانه است؟ از طرفی، آیا نو شدن یک ضرورت عقلانی و علمی است و یا یک ضرورت تاریخی و جبری؟ آیا مقاومت در برابر این جریان ممکن و عقلانی است؟ اساساً آیا نسبت دین با نوگرایی از نوع تباین و عقل و علم با دین در تنافی می‌باشد؟ اگر غیر از این است، رابطه دین با تجدد و مدرنیته چگونه است؟ پرداختن به این پرسش و پژوهش درباره آن، مستلزم بررسی دو مسئله اساسی است:

یک. شناخت ماهیت و چرایی مدرنیته، و اقتضائات آن؛ دو. دانستن اینکه دین با کدام یک از مؤلفه‌های مدرنیته و اقتضائات آن همخوانی ندارد؟ از این رو، پیش از هر سخنی باید ابتدا تعریف و مقصود خود را از دین و مدرنیته معلوم سازیم و آنگاه به بررسی نسبت دین و مدرنیته بپردازیم.

همه می‌دانیم که در جهان معاصر، ادیان گوناگونی با ماهیت‌ها و آموزه‌های گوناگون وجود دارند. برخی از ادیان برای عقل حرمت و شأنی قایل نیستند و مردم را به دین‌داری کورکورانه و بی‌اعتنایی به عقل بشری و عقل‌گریزی فرامی‌خوانند و پذیرش دین و آموزه‌های قدسی و ازلی دین را به درک و تأیید عقل وابسته نمی‌دانند. آنان بر این باورند که ماهیت دین با رمزگرایی و معناگرایی و اسطوره آمیخته است، و بر این اساس، پای عقل در این ساحت، لنگ است. پس مراد ما از «رابطه دین» در بحث رابطه دین و مدرنیسم (تجددطلبی)،

مواجهه سنت و مدرنیته

درباره جایگاه دین در دنیای مدرن به طور کلی، دو دیدگاه کلان وجود دارد: یکی نگاه سنت‌گرایانه و دیگری نگاه تجدّدگرایانه. سنت‌گرایان در برابر موج تجدّدخواهی به اشکال گوناگون در ادوار تاریخ، موضع انتقادی اتخاذ کرده و آن را به مثابه تهدیدی علیه هویت دینی و فرهنگی خود تلقی نموده‌اند؛ ولی نمی‌توان گفت: موضع سنت‌گرایان همواره در برابر تجدّدطلبان یکسان بوده است، بلکه در طول تاریخ مواجهه دین و سنت، با طیف‌های گوناگونی از سنت‌گرایان و تجدّدگرایان مواجهیم. در یک نگاه کلی، می‌توان طیف‌های سنت‌گرایان و تجدّدطلبان را در چهار گروه عمده تقسیم‌بندی کرد: الف. سنت‌گرایان افراطی و بنیادگرا؛ ب. سنت‌گرایان میانه‌رو؛ ج. تجدّدگرایان افراطی؛ د. تجدّدگرایان میانه‌رو.

با این وصف، اصل مواجهه و چالش دین و مدرنیته امری جدی و غیرقابل انکار است؛ زیرا این مسئله هم از نظر تاریخی، یک مسئله عینی و تاریخی به شمار می‌رود، و هم از جنبه نظری مورد چالش و نزاع دین‌داران و تجدّدگرایان است.

یکی از روشن‌فکران معاصر^(۷) مواجهه دین و سنت را اجتناب‌ناپذیر و آن را معضلی مهم فراروی جامعه دین‌داران دانسته است. وی چهارگونه مواجهه میان دین و مدرنیته ترسیم می‌کند:

اول مواجهه در ساحت نظر و عمل و رقابت در میدان علم و عمل؛

دوم بازخوانی و تفسیرهای تازه از دین؛ روشن‌فکران دینی بر ضرورت نوسازی معرفت دینی و بازسازی دین تأکید می‌کنند و می‌کوشند تا دین را هماهنگ با دستاوردهای جدید معرفی نمایند و با مدد گرفتن از فرضیات علمی و غیردینی و فتح باب اجتهاد و

تاریخی بشر^(۱) و همچنین به معنای «خردباوری و تلاش برای عقلانی کردن هر چیز، شکستن و ویران کردن عادت‌های اجتماعی و باورهای سنتی، همراه با پشت سر نهادن ارزش‌های سنتی و باور به اصالت علم تجربی، و عقلانیت بشری و محوریت انسان و اعتقاد به ایده پیشرفت، تعریف و توصیف شده است.»^(۲)

مارشال برمن در توصیف «مدرنیته» می‌گوید:

مدرن بودن به معنای آن است که خود را در محیطی بیابیم که ماجراجویی، قدرت، لذت، رشد، تحوّل و دگرگونی ما و جهان را به ما وعده می‌دهد، و در همین حال، هر آنچه را که داریم و هر آنچه را که هستیم تهدید به نابودی می‌کند.^(۳)

جهان معاصر به جهانی از اندیشه و عمل انسانی اشاره دارد که دارای چند ویژگی اساسی است:^(۴) یک. مرجعیت خرد خودبنیاد و تلاش در جهت عقلانی‌سازی فرایند زندگی و افسون‌زدایی از ساحت‌های حیات بشری؛^(۵)

دو. التزام به اصل آزادی (لیبرالیسم).

دیوید هلد و گیلدنز «مدرنیته» را شکل‌گیری جهان بر اساس اصول و مبانی لیبرالیسم تفسیر می‌کنند.^(۶)

سه. نگرش خاص به جهان و تفسیر آن بر اساس معیارهای علم تجربی و اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی)؛ چهار. انتقاد مدام از سنت و تأکید بر تجدّد و نوخواهی به صورت بی‌وقفه.

به طور کلی، می‌توان گفت: مدرنیته بر مبانی خاص علمی و فلسفی و معرفت‌شناختی مبتنی است. در معرفت‌شناسی، واقع‌گراست و بر عقلانیت و علم تأکید می‌کند. در سیاست، پیشرو و مترقی است. از نظر علمی، تجربه‌گراست. و از نظر انسان‌شناسی، انسان‌محور است و انسان را در خدمت‌ارزش‌های فرهنگ مدرن قرار می‌دهد.

تفسیرهای عقلانی دین، به تطبیق آموزه‌های دینی با فرضیات علمی پردازند.

سوم رجعت به خلوص پیشین دین و سنت و کشیدن خط بطلان بر مدرنیته و مبانی و دستاوردهای آن؛ که در این چالش دین با مدرنیته، به حقانیت مطلق دین حکم می‌دهند. این رجعت به سنت یا بنیادگرایی، می‌تواند اشکال و مظاهر گوناگونی داشته باشد که به طور کلی، می‌توان گفت: این جهت‌گیری‌ها یا فعالند و یا منفعلانه.

چهارم شکل‌گیری انواع نوآوری‌ها و بدعت‌ها و تأویل‌ها؛ در این مرحله، قرائت‌های گوناگون دینی با رهیافت‌ها و مبانی گوناگون شروع به بروز و ظهور و خودنمایی می‌کند.

به هر حال، تجددگرایان مؤلفه‌های بنیادین تمدن جدید و الزامات آن را پذیرفته‌اند و هیچ مانعی را در برابر خود بر نمی‌تابند؛ حتی در برخی موارد، دین را مانع تجدد و مقتضیات آن می‌شمارند. در مقابل، سنت‌گرایان، مبانی و اهداف و غایات مدرنیته و الزامات آن را نمی‌پذیرند ولی در بسیاری از موارد، از دستاوردهای علمی و ابزاری مدرنیته استقبال و استفاده می‌کنند.

پس از این مقدمه کوتاه، اکنون به بحث و بررسی برخی از فرضیات مبنی بر ناسازگاری دین و مدرنیته می‌پردازیم:

۱. نفی دین با داعیه پیشرفت و تجدد

فیلسوفان مدرن، «پیشرفت» را یک اقدام انسانی می‌دانند که مستلزم به کارگیری عقل انسانی برای ایجاد دنیای بهتری است که متناسب با نیازهای بشری باشد. نوسازی و نوگرایی و آرمان پیشرفت و عقلانیت از مؤلفه‌های اساسی مدرنیته‌اند. به نظر برخی از فیلسوفان غربی، تمدن غرب به دلیل استناد بر عقلانیت و علم، بهترین

الگوی پیشرفت و تمدن بشری است.^(۸) از نظر آنان، برای همه انسان‌ها و جوامع بشری، یک راه بیشتر برای پیشرفت وجود ندارد، و آن پیروی از عقلانیت و الگوی مدرنیته غرب است؛ یعنی همان عقلانیت خودبنیاد و سکولار که داعیه جهان‌شمولی و فرامرزی دارد.^(۹)

این نگرش و رویکرد سکولاریستی که بین علم و دین و پیشرفت ناسازگاری فرض می‌کرد، به تدریج، در مرحله عمل بحران‌ها و کاستی‌های خود را نمایان ساخت، و در بعد فلسفی و نظری نیز مورد نقد و چالش اندیشمندان گوناگونی که منتقد مدرنیته بودند، قرار گرفت. برای مثال، رنه گنون یکی از این منتقدان، در این زمینه می‌نویسد:

تا پیش از قرن بیستم، اندیشه ترقی و پیشرفت، پژواکی بس گسترده و شوق‌انگیز داشت و آنها که دستاوردهای اولیه تمدن جدید را لمس کرده بودند، آینده‌ای سرشار از خوش‌بختی و پیروزی را برای بشریت، پیش‌بینی می‌کردند. اما با ورود به قرن بیستم و ظهور برخی از نتایج و پیامدهای تمدن جدید، بحران‌های تمدن جدید آشکار شد.^(۱۰)

رنه گنون، منتقد مشهور فرانسوی، در کتاب بحران دنیای متجدد به برخی از این پیامدها و بن‌بست‌های تمدن جدید اشاره می‌کند: وی می‌نویسد:

کسانی که تنم و رفاه را آرمان خود ساخته بودند و از بهبودهایی که بر اثر پیشرفت و ترقی حاصل گشته، برخوردارند، آیا خوشبخت‌تر از ابناي بشر در روزگاران پیشین هستند؟ امروزه وسایل ارتباطی سریع‌تر و امکانات بیشتری وجود دارند، ولی عدم تعادل و نابسامانی و احساس نیاز بیشتر، او را در معرض خطر فقدان قرار داده و امنیت او هر چه بیشتر در معرض تهدید قرار گرفته است؛ زیرا که هدف تمدن جدید، چیزی جز افزایش نیازمندی‌های تعسفی، بهره‌گیری

۲. نفی دین با ادعای عقلانیت مدرن

عقلانیت در غرب، معطوف به اندیشه و عمل انسان خودبنیاد است. عقل از نظر فیلسوفان غربی به معنای راسیونالیستی آن مورد نظر است. این نوع عقل‌گرایی بر توانایی‌های بی‌شمار عقل تأکید دارد و عقل بشری را تنها ملاک و معیار برای محاسبه و پیش‌بینی اشیا و امور تلقی می‌کند و عقل منقطع از وحی و شهود را مبنای جهان‌شناسی، و معرفت‌شناسی خود می‌شمارد. عقلانیت در غرب، به صورت تحقق علمی و عینی مدرنیته تجسم یافته است. به تعبیر ماکس وبر، «مفهوم اصلی و کلیدی در مدرنیته، خردباوری و عقلانیت است.»^(۱۴)

طبق تفسیر ماکس وبر، «عقلانیت» به معنای تکیه بر توانایی‌ها و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های اندیشه بشری به نحو مستقل از سنت و اسطوره و مبنای هستی‌شناسانه و وجودشناسانه متافیزیکی است. انسان بما هو انسان دنیوی، خود باید بر اساس اندیشه و فکر و اراده خود، آرمان‌ها و خواسته‌ها و رفتارهای خود را تنظیم و تدبیر کند و نیازی به تعالیم و حیانی و ارزش‌های پیشین و سنت و اسطوره ندارد. به نظر او، لازمه عقلانیت علمی، انفکاک دانش از ارزش‌های قدسی است.

از نظر ماکس وبر، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین دستاورد عقلانیت غربی این است که عقلانیت، ابزاری است در جهت رفاه مادی و آسایش و تنعم بیشتر بشر، و لازمه آن افسون‌زدایی و قداست‌زدایی از طبیعت و انسان است.

عقلانی شدن فرهنگ غربی به تفکیک و تمایز در «حوزه‌های ارزشی» نیز منجر شده است. ماکس وبر، همانند هگل، جریان مدرنیته را به عنوان تحوّل در جهان‌بینی‌های کل‌گرای دینی می‌داند و کارکردهای دین را در این دوران محدود به نظر می‌آورد. وی عقلانی شدن فرهنگ را به معنای خصوصی شدن گستره ایمان و

جنون‌آمیز از امکانات، مواهب طبیعی و لذت‌طلبی و ارضای هر چه بیشتر و غوطه‌ور ساختن انسان در زندگی ماشینی چیز دیگری نیست.^(۱۱)

بشریت با اینکه از قدرت مادی و علمی و اقتصادی و فناوری فوق‌العاده بهره‌مند است، ولی با رویکرد مادی‌گرایانه و دین‌گريزانه، به ورطه سقوط و انحطاط افتاده و به غفلت از خویش مبتلا شده است. علم و پیشرفت و امکانات مادی دنیای جدید هرگز نتوانسته‌اند جایگزین دین شوند، و بشریت را به سرمنزل خوشبختی و سعادت برسانند، و وجود این همه بحران در جوامع پیشرفته، نشان‌دهنده این واقعیت است که علم و پیشرفت، نمی‌تواند انسان را از دین بی‌نیاز سازد. شهید مطهری در رد دیدگاه کسانی که گمان می‌کردند بشر با وجود علم، دیگر نیازی به دین ندارد، و دین با آمدن علم از جامعه رخت برمی‌بندد و رسالتش تمام می‌شود، می‌نویسد:

مسئله مذهب هیچ ارتباطی با جهل و علم ندارد؛ چراکه اگر این نظریه درست بود، می‌بایست به هر نسبت که مردم بی‌سوادترند، مذهبی‌تر باشند و به هر نسبت که مردم باسوادتر و عالم‌ترند، حتماً لامذهب باشند، و حال آنکه این خلاف واقع است.^(۱۲)

از این گذشته، لازمه این نگرش آن است که هر جا علم به کشف علل طبیعی نایل می‌آید، آنان از خدا و دین دست بردارند.

برخی خیال می‌کردند که اگر تمدن پیشرفت کند دیگر جایی برای دین نیست. اما امروز معلوم شده که پیشرفت علم و تمدن نیازی را که بشر به دین برای یک زندگی خوب دارد، رفع نمی‌کند؛ بشر، هم از لحاظ شخصی احتیاج به دین دارد و هم از لحاظ اجتماعی نیازمند به دین است.^(۱۳)

درونی شدن اخلاقیات می‌شمارد. (۱۵)

عقل مدرن با دور شدن از هویت و جایگاه اصلی خود، به عقلی جزئی‌نگر، طبیعت‌گرا و بریده از خدا و عالم مابعدالطبیعه و مبانی معرفت‌شهودی مبدل شد. عقل مدرن وظیفه و کارکرد اصلی خود را محدود به امور تجربی و مشاهده‌پذیر و امور حسی ساخت. عقلانیت حاکم بر غرب، در قالب صورت علمی به شکل مدرنیته تجسم یافته است و می‌کوشد تا به مطالعه و محاسبه ابعاد کمی و فیزیکی عالم بپردازد و با نگاه ابزاری به همه چیز، حتی انسان‌های دیگر، همه امکانات طبیعی و غیرطبیعی را در خدمت نفسانیت بشری قرار دهد.

هابرماس می‌گوید:

از آنجا که مدرنیته خود را در مخالفت با سنت فهم می‌کند، می‌کوشد برای خود دستاویزی از عقل بجوید. لذا، مدرنیته در فرایند بازاندیشی، الگوی خود را با معیارهای خود انتخاب می‌کند و هنجارهایش را از درون خود اخذ می‌کند، و تنها به مرجعیت عقل پایبند است، و روشنگری مدرنیته سنت را بی‌مقدار می‌شمارد. (۱۶)

به نظر او، فرایند عقلانیت مدرن یک نظام پیچیده فنی خودسامان است.

از این رو، خودفهمی مدرنیته با خودآگاهی و نگرش انتقادی، به تمام سنت‌ها و آرمان‌های اخلاقی و هرچه اراده و آزادی انسان را محدود می‌کرد، همراه بود. این خوداندگاری بنیادی عقل مدرن از زمان کانت شروع شد و شرایط تولد یک علم طبیعی محض و عینیت‌بخش را، که ذهن آدمی فارغ از پندارها می‌توانست خلق کند، مهیا کرد. کانت با نقد قوه داور و عقل عملی و تفکیک حوزه آن از عقل نظری، و تفکیک حقیقت از عدالت، و وجدان اخلاقی از تفکر عقلانی، میان حوزه‌های علم و دین و

اخلاق، فاصله‌ای عمیق ایجاد کرد که نتیجه این شد که انسان عصر مدرن با اصالت دادن به عقل و علم، مذهب و متافیزیک را به چالش کشید و پس از مناقشات فلسفی و معرفتی طولانی، سرانجام مستقل از دین و متافیزیک، پایه‌های تفکر عقلانی مدرن را شکل داد.

پیدایش تفکر علمی چنان موفقیت‌آمیز بود که امروزه الگوی مدرنیته غربی و سرمایه‌داری غرب، به مثابه مدلی برای توسعه، مورد قبول جوامع دیگر قرار گرفت و علم به مثابه معیار سنجش خرد بشری، موفقیتی ممتاز یافت و به عنوان ایدئولوژی قدرتمندی در آمد و به طور روزافزون، به یکی از نیروهای معنوی مسلط زمان تبدیل شد. (۱۷)

چگونه است که بشر امروز غربی خود را مجبور می‌بیند با روی آوردن به علم و عقلانیت، از دین و معنویت روی بگرداند و - همچنان‌که گذشت - کانت، هیوم و ماکس وبر و برخی از فیلسوفان مدرنیته به تفکیک حوزه علم و عقل از حوزه دین و وحی تأکید دارند؟

متفکران برجسته عصر روشنگری، از بیکن و دکارت و هیوم و کانت گرفته تا هگل، جان لاک، روسو، آگوست کنت، پوزیتیویست‌ها و آمپریست‌ها همگی کوشیده‌اند تا با ادعای عقل‌گرایی و اصالت دادن به علم، اقتدار و نفوذ دین را در ساحت‌های حیات علمی، سیاسی و اجتماعی بشری، بیشتر محدود کنند. کانت در فلسفه خود، بر جدایی علم از اخلاق و ارزش‌ها تأکید دارد و حقیقت متعالی را ناشناختنی و تنها امور پدیداری و امور تجربی را قابل شناخت می‌داند، وی با تفکیک عقل نظری و عملی، مبنای عقلی ایده‌ها و مفاهیم را انکار و حدود توانایی عقل را در شناخت امور تجربی محدود می‌کند. ولی عموماً فیلسوفان و متکلمان و اندیشمندان عقل‌گرای

عقل راهنمای روشنگر انسان و ترسیم‌کننده مسیر کمال انسان، و بالاترین ارزش و امتیاز برای آدمی به شمار می‌رود. آدمیان هر قدر بیشتر از عقل بهره ببرند، به کمال و حقیقت نزدیک‌تر خواهند بود. آنان که گمان می‌کنند زندگی را بر اساس بی‌خردی و خردستیزی می‌توان سامان داد، بزرگ‌ترین ظلم و خیانت را به شأن و مقام آدمی روا می‌دارند. مگر می‌توان عقل را از ساحت زندگی دور کرد و امید و نشاط و آرامش و کمال و بهروزی داشت؟! از این رو، همچنان‌که نمی‌توان با داعیه عقل‌مداری و عقل‌گرایی به ستیز با دین و دیگر ارزش‌ها و حقایق ضروری هستی پرداخت، این ادعای متفکران عصر حاضر هم که معتقدند: لازمه عقلانی‌سازی همه ساحت‌های زندگی بشر نفی دین و تمام سنت‌ها و باورهای وحیانی است، سخنی باطل و گزاف است و هیچ تلازم منطقی بین این دو نیست. این دو مانعة‌الجمع نیستند. بنابراین، مدعیان عقل‌گرایی با این ادعا، خود را در مهلکه هولناک عقل‌ستیزی افکنده‌اند و سخنی نامعقول و غیرعقلانی بر زبان رانده‌اند و این تفسیر خاص از عقلانیت موجب شده است تا عقل‌مدرن از هویت اصیل و جایگاه واقعی خود تنزل کنند و به عقل جزئی‌نگر و طبیعت‌گرا و بریده از خدا و مبانی معرفت‌شهودی تبدیل شود و وظیفه و کارکرد خود را به امور تجربه‌پذیر و مادی محدود و محصور کنند. بنابراین، حرمت نهادن به شأن و منزلت عقل، اقتضا می‌کند که بشریت را از حقایق عقلانی و وحیانی و معارف و ارزش‌های الهی - انسانی محروم نسازیم و آدمی را از مقام انسانی خود دور نکنیم.

معنای این سخن که باید قدر و منزلت واقعی عقل را درک کرد و حریم و حرمت آن را نگه داشت، به این معنا نیست که بشر به علم و تجربه، و یا دین و وحی نیاز ندارد، بلکه آنجا که عقل حاکم باشد، هم ضرورت علم -

مسلمان در شرق، بین عقل‌گرایی و دین‌مداری جمع کرده‌اند و بین این دو تضادی نمی‌بینند. ما در عالم اسلام، فیلسوفی را سراغ نداریم که بر اساس نوع نگرش خردگرایانه و از روی آزاداندیشی، ضرورت و عقلانیت دین را نفی و انکار کرده باشد. بیشتر فیلسوفان عقل‌گرای مسلمان در دین‌داری از اکثر مؤمنان پیش‌قدم‌تر بوده‌اند و عقلی‌را که نتواند ضرورت و حکمت دین را دریابد، عقل نشمرده‌اند. برای مثال، فیلسوفان مسلمانی همچون فارابی، ابن رشد، کندی، مفاصدرا، علامه طباطبائی^(۱۸) و شاگردان ایشان^(۱۹) چنین رویکرد و نگرشی دارند و بین دین‌داری و عقل‌گرایی تعارض و تضادی نمی‌بینند. به عنوان نمونه، استاد شهید مطهری می‌گوید:

عقل برای انسان راهنمای خوبی است. عقل را خداوند به انسان داده است، برای اینکه راه کمال را از راه‌های انحراف تشخیص بدهد.^(۲۰)

اگرچه حقایق دینی باید در برابر عقل توجیه‌پذیر باشند، اما باید به این حقیقت نیز اذعان داشت که عقل راه به سوی همه واقعیت‌ها نمی‌برد و چه بسا حقایقی وجود دارند که عقل بشری راهی برای درک و اثبات آنها ندارد و از درک حسن و قبح آنها عاجز است. اما با این حال، انسان تنها به واسطه عقل است که می‌تواند بسیاری از حقایق را درک کند و بر اساس همین دریافت‌ها و ادراکات عقلی خود، با جهان خارج ارتباط برقرار سازد. به واسطه عقل است که آدمی می‌تواند خوبی‌ها و بدی‌ها و ارزش و اهمیت و کاربرد اشیا را درک کند. به وسیله عقل است که انسان می‌تواند به توانایی‌ها و محدودیت‌های خود پی ببرد و فقر ذاتی خود را درک کند. و حتی ادراکات حسی هم بدون پشتوانه عقل قابل درک و اثبات نیستند. شکی نیست که راه کشف جهان هستی و حسن و قبح امور، و راه معرفت خدا و کمال انسان به وسیله عقل میسر است.

دیگری غیر از علم نمی‌تواند ادعای اثبات حقیقت عینی را داشته باشد و قبول این پیش‌فرض که روش علمی تنها روش قابل اعتماد است، چنین نتیجه‌ای القا کرد که آنچه در دسترس علم نیست و یا از روش علوم تجربی استفاده نمی‌کند، معرفتی قابل اعتماد نیست.

تفکر مدرن با جدا کردن جهان بیرون از جهان درون، هرگونه رابطه میان عالم صغیر و کبیر را غیرممکن شمرد. این اندیشه سلسله مراتب وجود را در بُعد کتی و هندسی آن تقلیل داد؛ هر نوع امکان تأویل استعلایی را از میان برد. علم جدید هرگونه ارتباط میان خدا و جهان را ناممکن می‌داند و با انکار غایت‌مندی جهان آفرینش و آموزه‌های وحیانی، تفکر عقلانی را به قوه‌ای محاسبه‌گر، که اشیا را بر حسب معیار وضوح و تمایز، تشخیص می‌دهد، می‌دَل کرده است و امکان شناخت اشراقی و عرفانی را کاملاً متفی می‌داند. (۲۲)

در سده‌های میانه، خردباوری با تأویل دینی از جهان و نظام جهانی همراه بود و ادراک انسان نسبت به جهان و انسان، به گونه‌ای ژوف، رنگ دینی داشت. پس از رنسانس، این جنبه کم‌رنگ‌تر شد و نفوذ خود را از دست داد و فیلسوفان مدرن در بحث‌های جهان‌شناختی و انسان‌شناختی خود، از دین دور شدند و جهان‌بینی خود را بر اساس معیارهای فیزیکی و علمی تبیین و تفسیر کردند... از این پس، جهان زیست را جهانی دانستند که به بیان علمی - ریاضی درمی‌آید... و جنبه‌های معنوی و انسانی و سورژکتیو جهان مورد انکار قرار گرفت. بر اساس این رویکرد، هرگونه تعامل و نسبتی با جهان که مبتنی بر تجربه نباشد را علم محسوب نمی‌کنند. (۲۳)

خرد علمی در فلسفه دکارت، خود را به شکل تقابل میان خرد مدرن و طبیعت، و به تعبیری، «سوژه» و «ابژه»

آن‌گونه که بایسته و شایسته است - دانسته می‌شود و هم ضرورت و فلسفه دین بهتر و بیشتر معلوم می‌گردد. بنابراین، ارزش‌گذاری به عقل، عین ارزش‌گذاری به حقیقت و مقام واقعی آدمی است، و هر قدر عقل در حیات آدمیان ارزش بیشتری داشته باشد، آدمی مقامی بالاتر و ارزشمندتر می‌یابد و ساحت و قامت وجودی او بیشتر می‌گردد. هر جا عقل میداندار و سکاندار باشد، بشر بهتر می‌تواند حق را از باطل، و صواب را از ناصواب، و سره را از ناسره تشخیص دهد. هر جا عقل باشد، دین هم خواهد بود، و این است شعار و مبنا و منطلق اسلام که فرموده است: «لا دین لمن لا عقل له». (۲۱) عقل در آیینه تعالیم اسلامی، راهنما و پیامبر درونی و حجت میان خدا و بندگان است و معیار تشخیص خوبی از بدی، و صواب از خطا، و تکلیف و ثواب و عقاب است. ادعای مدرنیته حاکمیت بخشیدن به عقل در تمام شئون زندگی انسان بود، ولی در همین ساختار عقلانی مدرن، عقلانیت به تنها به مثابه جلوه‌گیری انسان از مستعمره شدن و نجات از افسون‌زدگی و خرافه‌پرستی نشد، بلکه خود انسان را از تمامی ارزش‌های عقلانی و اخلاقی تهی کرد.

۳. نفی دین با ادعای تضاد میان علم و دین

علم جدید با رهایی از قید سنت و متافیزیک، بر مبنای عقل جدید و روش تجربی شکل گرفت. فیلسوفان عصر روشنگری کوشیدند تا از تفسیر دینی جهان، که متکی به وحی و الهیات مسیحیت بود، دست بردارند و روش‌های علوم تجربی را در همه حوزه‌های علوم طبیعی و انسانی حاکم سازند.

این ادعا که تنها علم تجربی می‌تواند تبیینی قابل اطمینان از پدیده‌های این عالم به ما ارائه کند و علم است که می‌تواند مظهر عقلانیت شمرده شود و هیچ روش

دایرهٔ معلومات شناختی بیرون افکنده، و با وجود پیشرفت‌هایی که به دست آورده، مخاطرات و بحران‌های بی‌شماری را نیز برای آدمیان و این کرهٔ خاکی به وجود آورده و هنوز نتوانسته است رابطه‌ای معقول و متعادل با طبیعت و انسان‌های هم‌نوع خود برقرار کند.

بشر امروز بدون توجه به جنبه‌های «بحران علم» و ناهمخوانی توسعهٔ فناوری با نیازهای زیست جهان و جنبه‌های ویرانگر آن با آرمانی کردن علم در دنیای تجربه و زیست جهان، هنوز هم بر اصالت علم غیردینی و غیرارزشی تأکید می‌کند. هوسرل در کتاب تجربه و داوری می‌نویسد: «علم مدرن از دنیایی که خود ساخته آغاز می‌کند و نه از دنیای واقعی» (۲۵)

این تفکر به انکار بسیاری از باورها و اعتقادات مذهبی و اخلاقی در غرب انجامید، تا آنجا که سارتر به صراحت، اظهار می‌دارد:

هیچ رمزی در جهان وجود ندارد و هیچ اخلاقیات عام و ارزش‌های مطلقه که مترتب بر وجود خداوند باشد، هم وجود ندارد. (۲۶)

فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر، هابرماس، می‌گوید: پیش از این، دین به عنوان شالودهٔ انسجام و یکپارچگی اخلاقی در حیات اجتماعی نقش مؤثر داشت، ولی امروزه عقل می‌خواهد این نقش را بر عهده گیرد. اما از سوی دیگر، محدودیت این عقل ابزاری آشکار شده است و دیگر نمی‌توان به آن به عنوان تکیه‌گاه دوران پرتلاطم و واژگون شده به سوی آینده‌ای که عطش نوآوری پایان‌ناپذیری دارد، اعتماد کرد. (۲۷)

اکنون انسان، خود فعال ما ی‌شاء و محور همه چیز است، و معیار خوبی و بدی و اخلاق را خود انسان تعیین می‌کند. و این‌گونه بود که انسان مدرن از ایمان و

خود را نشان داد. و در فلسفه کانت، به شکل تفکیک «نومن» از «فنونم» و امور قابل شناخت از امور غیرقابل شناخت ترسیم شد و در فلسفه هگل و نیچه و... به اشکال دیگری مطرح شد. این تقابل از آنجا سر بر آورد که جهان علم، یعنی دنیای شناخت ما از طبیعت به شکل پندارهای علمی و ریاضی‌وار گالیله‌ای درآمد... و علم بر خلاف پندارهای فلسفه مدرن، بر بنیان نظریه‌ها، بلکه بر پایهٔ «پارکسیس» پایه‌گذاری شد. (۲۴)

مهم‌ترین نقطهٔ عزیمت علم جدید، که دستاوردهای عظیم فناورانه به همراه داشت، میل به استیلا و تسلط انسان بر طبیعت بود. تمدن غرب دستاوردهای علمی و پیشرفت خود را مرهون اصالت علم و اصالت انسان، و اعتقاد به اراده و قدرت مطلق بشری و مذهب‌ستیزی و رها شدن از سیطرهٔ دین و کلیسا می‌داند. انسان غربی علم‌زده در سایهٔ علم و فناوری، خود را بی‌نیاز از فروتنی و خضوع در مقابل خداوند و نیروهای فوق طبیعی می‌داند و خود را بر طبیعت مسلط می‌بیند. انسان دیروز اگر فقط اسیر جهل و خرافات بود، انسان مدرن امروز، مغرور و متکبر است و با اینکه به ظاهر اهل علم و دانش است، ولی در واقع، دچار جنون خود بنیادانگاری و خداانگاری و طغیان‌طلبی و افراط در همه چیز شده است. از این‌رو، جنون قدرت علمی او، مسیر حیات و هدف زندگی او را دگرگون کرده است. انسان دیروز به حقایق غیبی ناشناخته باور داشت، ولی انسان امروز از حقایق روشن پیرامون خود و از همه تجارب تاریخی عبرت‌آموز نمی‌گذرد و از عواقب شوم و مهلک کارهای خود غافل است. انسان دیروز دایرهٔ علوم و معارف قابل شناخت خود را گسترده‌تر کرده بود و می‌کوشید همهٔ حقایق عالم را در خود جمع کند و باور داشت که انسان آیینی و جام جهان‌نماست؛ ولی انسان امروز بسیاری از آن حقایق را از

پذیرش و اقبال به آن فراخواند. این سخن به معنای انکار همهٔ مزیت‌ها و دستاوردهای علمی و فناورانهٔ مدرنیته غربی نیست، بلکه این نقد متوجه مطلق‌انگاری علم تجربی و عنان‌گسیختگی انسان و احساس استغنائی بشر مدرن از دین و ارزش‌های قدسی است.

این ادعا که دین با نوگرایی و تجدد و پیشرفت مخالف است، پس دین را باید نفی کرد، سخنی گزاف و بی‌پایه است؛ زیرا در هیچ‌یک از آموزه‌های درون متنی دین، چنین چیزی به چشم نمی‌خورد. اما معنای این سخن که دین با علم و پیشرفت مخالف نیست، این نیست که دین همهٔ مبانی و دستاوردها و نتایج، مدرنیته را می‌پذیرد و بر آن مهر تأیید می‌نهد، بلکه دین، به ویژه دین اسلام، علم، عقلانیت و آزادی بشر و قدرت اراده و خلّاقیت و روحیهٔ جست‌وجوگری بشر را در جهت کمال حقیقی و عقلانی و معنوی بشر و بر اساس نگاهی جامع و متعالی و توحیدی ترسیم و تفسیر می‌کند و ابعاد گوناگون آفاق هستی را در دایرهٔ هستی‌شناسی و افق اندیشهٔ عقلانی و دینی و علمی بشر قرار می‌دهد و از منظر وحی و عقل، به کشف و تبیین و تفسیر حقایق جهان و انسان می‌پردازد و علم و دستاوردهای علمی و عقلانی بشر را در جهت ارزش‌های معنوی و کمال علمی عقلانی و معنوی بشر ضروری می‌بیند و هیچ‌یک از این مواهب الهی را نفی نمی‌کند. بنابراین، دین نه می‌تواند عقل‌ستیز باشد و نه علم‌گریز، و آنان که مدعی ناسازگاری بین علم و دین هستند، بیش از آنکه علم را مخالف دین تلقی کنند، دین را مانع آزادی و عنان‌گسیختگی خود می‌دیده‌اند و از این رو، به نفی آن پرداخته‌اند.

۴. سنت‌ستیزی و قداست‌زدایی از عالم

یکی دیگر از پیامدها و نتایج مدرنیته نفی مرجعیت دین

ارزش‌های واقعی و مبانی هستی‌شناسی صحیح و غایت اصلی خود دور شد. و این نگرش علم‌پرستانه به انسان و طبیعت، ریشه‌های معنوی زندگی بشر را خشکانده است. انسان متجدد با ویران کردن طبیعت، و نگاه خشک علمی و صرفاً مادی و آمیخته با حرص و آرز، بر آن است تا کل سنت دینی را نفی کند. (۲۸)

حال جای این پرسش هست که در روزگاری که به اسم علم‌گرایی و پیشرفت، سرستیز و ناسازگاری با دین پیشه کرده‌اند، آیا می‌توان علم و ایمان و دین و دنیا، و علم و تعبد و عقلانیت و معنویت را در کنار هم نهاد و از مائدهٔ هر یک بهره‌ای وافی برگرفت و از هر یک خوشه‌های گونه‌گون و دلپذیر و جانفزای برچید؟ تا کورته‌بینان دنیاگرا و سکولاریست‌های پرادعا بر خطا و خیانت تاریخی چهار قرن دین‌گریزی و معنویت‌ستیزی خود واقف شوند و بدانند چه ظلمی بر آدمیان و عالمیان روا داشته‌اند؟ امروز بسیاری از مدعیان خردمندی و علم‌ورزی به جای خردورزی و نگاه حقیقت‌گرایانه، با نگاه مادی و پراگماتیستی و منفعت‌طلبانه به دین و معنویت می‌نگرند و همه چیز را به پای نفسانیات قربانی می‌کنند. بدین‌روی، توقع نگاه عقلانی از کسانی که خود عقلانیت را در مسلخ مادیات و تجربه‌گرایی قربانی کرده‌اند، چندان عاقلانه نمی‌نماید. و هنر این مدعیان عقل‌گرایی فقط در نفی دین نیست، بلکه در نابودی حرث و نسل آدمیان و نیز زیست‌بوم حیات زمین بر اهل خرد پوشیده نیست. شاید برخی این سخن را نوعی پیش‌داوری بپندارند و در مقام دفاع از دستاوردهای مدرنیته و برکات و ثمرات آن برآیند، اما باید گفت: «آنچه عیان است چه حاجت به بیان است؟»

پس نباید کوشید و سعی بیهوده برد و عقلانیت خودبنیاد غربی را بر تارک همهٔ فرهنگ‌ها نشانند، و آن را بهترین متاع و دستاورد بشری قلمداد کرد و همگان را به

جامعه به مرور زمان، تماس خود را با دین سنتی از دست داد و دین از حوزه حیات عمومی به حاشیه رانده شد.

ماکس وبر به صراحت بیان می‌کند:

فروریزی جهان‌بینی‌های سنتی و عقلانی شدن فرهنگ، به خصوصی شدن گستره ایمان و اخلاقیات درونی شده در وجدان آدمی می‌انجامد، و در مراحل بعد، این عقلانیت نهادینه شده به گسترش اقتصاد لیبرالیستی خود تنظیم‌گر، به طور فزاینده منجر می‌شود و رفته رفته ارزش‌های دینی را به حاشیه می‌راند و عقلانی شدن فرهنگ غرب در پروسه مدرنیته، به تفکیک و تمایز حوزه‌های ارزشی منتهی می‌شود که دیگر نمی‌توان تعارض بین این حوزه‌ها را با توسل به یک جهان‌بینی عالی‌تر دینی حل کرد. (۲۹)

رویکرد سکولاریستی غرب به یک معنا، خصوصی شدن و یا دنیوی شدن دین و ارزش‌های قدسی را در پی داشت. این رویکرد اگرچه پیامدهای نامطلوب اخلاقی و فرهنگی خاصی از خود بر جای گذاشت، ولی به نحو کامل اندیشه و فعالیت مذهبی نینجامید؛ زیرا دین به سرخی از پرسش‌های وجودی که در گذشته پاسخ می‌گفت، هنوز هم پاسخ می‌گوید. با این حال، دانش بازان‌دیشانه مدرن نتوانسته است جای جهان‌شناسی مذهبی را پر کند.

ویژگی‌ها و اقتضائات دنیای نوین

۱. واقعیت‌های مجازی

یکی از ویژگی‌ها و وجوه دنیای مدرن، القای تصورات خیالی و واقعیت‌های مجازی است که با قدرت و سیطره رسانه‌های گروهی، که به فناوری‌های پیشرفته ارتباطات مجهز شده‌اند، افکار عمومی را به خود مشغول ساخته و

و ارزش‌های معنوی و اخلاقی در فرایند عقلانی‌سازی و قداست‌زدایی از عالم طبیعت بود. مدرنیسم هیچ نیازی به ارزش‌های متافیزیکی و دینی و اخلاقی نمی‌بیند. هابرماس می‌گوید:

سنت‌های دینی نهادها در گرداب عقلانی کردن جهان، به سوی متمایز شدن و خصوصی شدن پیش می‌روند و دچار تضاد و چالش می‌شوند.

در فرایند عقلانی شدن جهان بر اساس الگوهای مدرنیته، جایگاه انسان و آزادی فکر و عمل او با مدرنیته تعریف و تعیین می‌شود و مدرنیته الزامات و اقتضائات خود را بر انسان تحمیل می‌کند. در جهان افسون‌زدایی شده که توسط گالیله، دکارت، بویل، نیوتن و مانند آنها مطرح شده، رابطه الوهیت با طبیعت نفی گردیده و رابطه تعیین‌کننده جهان فراطبیعی با جهان طبیعی انکار شده و رویکرد عینیت‌گرایانه و اثبات‌گرایانه و مکانیستی محور اصلی نظریه‌های علمی قرار گرفته است. نتیجه این رویکرد معنویت‌ستیز آن شده که علم مدرن در افسون‌زدایی از طبیعت به راهی رفته که به افسون‌زدایی از خودش انجامیده است؛ به این معنا که اگر همه زندگی بشر بی‌معناست، علم نیز به عنوان یکی از فعالیت‌های بشری، می‌بایست بی‌معنا شمرده شود. زمانی بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان بر این باور بودند که علم، دست‌کم بازگوکننده حقیقت است؛ اما بر اساس تفکرات جدید، علم حتی قادر به کشف حقیقت نیست. بدین‌رو، در صورتی که ما امکان کشف حقیقت و واقع را از دست علم بگیریم، جهان زندگی و علمی ما بسیار متزلزل و غیرقابل اعتماد و اطمینان، و آمیخته با شک و تردید خواهد بود. از زمان گالیله و دکارت، طرز نگرش تازه‌ای به جهان به عنوان نگاه عقلانی و علمی توسعه یافت و به جای جهان‌بینی مذهبی، سیطره فکری کلیسا حاکم شد و

پیش‌رونده، رابطه و تعلق خاطر انسان را پریشان و او را ناخواسته رها می‌کند.

انسان امروز غربی در گرداب تحوّل و تبدّل آن به آن، ثبات هویت و حقیقت وجودی خود را از دست داده است و می‌کوشد به صورت جنون‌آمیز، همه خواسته‌ها و آرمان‌های عمیق و عطش وجودی و روحی خود را با سراب دنیا سیراب کند و از این‌رو، همواره در تجربه مدام و بی‌وقفه اشیای مادی و لذت‌های دنیوی، سر از پا نمی‌شناسد و همه خلأهای روحی و فقر وجودی و حس زیبایی‌طلبی و کمال‌خواهی خود را در لذت‌گرایی و آزادی عنان‌گسیخته و مصرف‌گرایی بی‌حد و حصر می‌بیند.

انسان از دیدگاه مکاتب فکری غرب، همان حیوان داروینی تکامل یافته‌ای است که عقل و حیوانیت او تکامل یافته و از این طریق، توانسته است بسپندیشد و سخن بگوید و امکانات و ابزارهایی را به کارگیرد و یک تمدن مادی را پدید آورد.^(۳۰)

ثاک ال‌ول، جامعه‌شناس فرانسوی، ویژگی‌های تفکر غربی را چنین بیان می‌کند:

الف. فتنی کردن تفکر: نزول از بینش شهودی به تفکر فتنی یا فرایند تقلیل طبیعت به شیئیت اشیا؛

ب. دنیوی کردن عالم: نزول از صور جوهری به مفهوم مکانیکی که سلب تمام کیفیات مرموز و صفات جادویی از طبیعت را سبب گشته است.

ج. طبیعی کردن انسان: نزول از جوهر روحانی به سوانق نفسانی که مستلزم سلب همه صفات ربانی انسان است.

د. اسطوره‌زدایی: نزول از غایت‌اندیشی و معاد و رجوع به تاریخ‌پرستی و زمانی که از هر معنای معادی و غایت‌گرایانه تهی است.

با تولید مصنوعات فکری و ارزش‌های مبتذل و ایجاد انعطاف و انحطاط، به صورت لجام گسیخته به پیش می‌رود. در دنیای جدید، انسان هرچه بیشتر و بیشتر در هجوم انواع اطلاعات قرار گرفته و دلهره و اضطراب دنیای مجازی او را از واقعیت‌ها دور کرده است. پیدایش رسانه‌های الکترونیکی ما را با رویدادها و کنش‌ها و قیافه‌های مصنوعی و ارتباطات مصنوعی درگیر ساخته است. این نوع تماس‌ها و ارتباطات به هیچ وجه، ایجاد صمیمیت نمی‌کند و آرامش روحی و روانی ما ایجاد نمی‌کند. قرار گرفتن انسان‌ها در محیط‌های فرهنگی و اطلاعاتی جهانی شده، که مرزهای پنهان و آشکار آنها دگرگون شده، وابستگی‌های مکانی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی را از انسان‌ها سلب نموده و احساس غربت را برای انسان به ارمغان آورده است.

دنیای مدرن مفروضات مادی و دنیایی مخصوص خود خلق کرده است. در دنیای مدرن، رقابت اقتصادی و تلاش برای گسترش منافع مادی و لذت‌طلبی، به صورت جنون‌آمیزی، اذهان همه مردم را مشغول کرده است. ماهیت مدرنیته ذاتاً نسبت به احساسات و روابط عاطفی بشر بی‌تفاوت است و بازخوردهای خشن و بی‌رحمانه آن روابط مبتنی بر عاطفه انسانی را دچار تغییر و تحوّل می‌سازد.

بسیاری از تمدن‌شناسان بر این نکته تأکید دارند که زدودن جوهر الهی از طبیعت و برتری جسم و ذهن نسبت به روح و معنویت و هواداری از علم و دانش غیردینی، به عنوان تنها راه رستگاری اجتماعی، هماهنگی انسان را در جهان‌بینی، و هماهنگی عملی او را با نظام هستی از بین برده است. عامل دیگر این احساس یأس و ناامیدی و ناامنی انسان مدرن، دگرگونی‌های فزاینده در ماهیت زندگی مدرن است که طی فرایند متقابل دیالکتیکی و

۲. بروز بحران‌های فرهنگی

یکی از پیامدهای دنیای مدرن بروز بحران فرهنگی و عدم تعادل و توازن در زمینه‌های فرهنگی و اخلاقی و ارزش‌های معنوی است. انسان مدرن با اصالت دادن به رشد اقتصادی و مادی، از معنویت و مذهب دور شده و با هجوم انواع مخاطره‌ها و ناامنی‌ها و یأس و احساس بی‌هویتی و تنهایی و خلأ معنوی و اخلاقی مواجه گردیده است. بسط تجددخواهی بی‌وقفه، ساختارهای فرهنگی و الگوهای زندگی اجتماعی و بنیادهای اخلاقی را دچار تزلزل نموده و به ذره‌ای شدن خانواده و از دست رفتن روابط عاطفی و اخلاقی و مشکلات روحی و روانی و از جاکندگی و دورافتادگی افراد انجامیده است. انسان مدرن غربی، هم از سنت‌های مذهبی خود و هم از سنت‌های خانوادگی و اجتماعی خود کنده شده و به فقر معنوی و احساس درماندگی و ناامیدی مبتلا گردیده است. بحران‌های بشر امروز غربی به بحران علم و فلسفه خلاصه نمی‌شود، بلکه بحرانی است معنوی، و بحران در ارزش‌ها.

در واقع، می‌توان با تفسیری جامعه‌شناختی گفت: روزگار نو، روزگار بحران‌هاست. بیکاری، گرسنگی، تورم، جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای، خشک‌سالی، عدم توزیع عادلانه ثروت، تولید سلاح‌های میکروبی و شیمیایی و هسته‌ای و بر هم خوردن تعادل زیست محیطی و بحران هویت و خلأ معنویت، همه نشانه‌های بحران در علم جدید و نوع نگاه بشر به جهان هستی و انسان است. ریشه این بحران نیز در دوری انسان از خدا و غفلت از خود است. انسان مدرن با انس گرفتن و پرداختن به اشیای طبیعی و مادی، به خودفراموشی دچار شده و در نتیجه، جایگاه و هدف خود را گم کرده است. امنیت با احساس تعامل عقلانی و معنوی انسان با پدیده‌ها و با اعتماد به

دیگران حاصل می‌شد؛ اما امروز در نظام‌های عقلانی و علمی خشک و مصنوعی، دیگر چه چیزی می‌تواند به جای دین، فلسفه وجودی و امنیت و هویت انسان را تأمین کند؟ چه توجیهی وجود دارد که انسان در رابطه با اشخاص دیگر و یا نظام‌های حاکم، بتواند امنیت خود را باز یابد؟

۳. فقدان معنا و هدف

یکی از شاخص‌های بارز عصر حاضر، کم‌رنگ شدن خداباوری و معنویت‌گرایی است. جهان امروز جهانی است که فیلسوفان و متفکران برجسته‌اش از رخت بستن معنویت در جوامع انسانی سخن می‌گویند و انسان را «گرگ انسان» می‌نامند. بشر امروز به دلیل تهی شدن از ارزش‌های الهی و معنوی، در مسیر انحراف و خشونت و جنگ و بی‌عدالتی و ترس و وحشت و ناامنی گام نهاده است. مکاتب فلسفی غرب همچون اومانیسم (انسان‌مداری)، ساینتیسم (علم‌گرایی) و سکولاریسم (دنیاگرایی)، و لیبرالیسم (آزادی‌طلبی) با آنکه داعیه نجات، آزادی و عدالت و تأمین امنیت و حقوق انسان را وعده می‌دادند، ولی به تنها چیزی که دست نیافتند، همین ارزش‌های عام انسانی بود، انسان مدرن با اعلام استقلال و استغنائی خود از خدا، به عالم معنا و امر قدسی پشت کرده و رویکردی سکولاریستی^(۳۱) اتخاذ کرده است. تمدن غرب بر پایه اصالت علم و تجربه و اصالت دادن به خواست و اراده بشری، خود را از دین و معنویت بی‌نیاز شمرد و خواست جهانی بدون حضور و دخالت خداوند بنیان نهد.

تفکر مدرن با تقلیل دادن ادراکات به سطح ذهنی و کمی و تجربه‌پذیر، هرگونه ارتباط معنوی انسان و جهان هستی با مبدأ غیبی را نادیده می‌انگارد و به

دیگر سخن، هرگونه ارتباطی میان خدا و جهان را نفی کرده است. (۳۲)

انسان غربی امروز بریده از عالم معنا و معنویت، پای بندی به دین و اخلاق را عین ابله‌ی و سفاقت می‌داند و بر این باور است که ما امروز ناچاریم به حکم زندگی در عصر عقلانیت و علم و فناوری و ماشین، ارزش‌های انسانی و اصول متعالی اخلاقی را در این مسلخ‌گاه ذبح کنیم. امروز بشر به اسم «مبارزه با اسطوره و خرافات»، همه ارزش‌های متعالی و قدسی دین را نیز نفی می‌کند. در آنجا، تنها ارزش پول، شهرت جنجالی و قدرت به مبتذل‌ترین و مضحک‌ترین شکل آن، حاکم است. امروز بشر در سایه دستاوردهای علمی، جلوه‌های متنوع لذت و سرگرمی‌های مادی را تجربه کرده است؛ ولی از دست مشکلات روحی و احساس ناامنی و پوچی نجات نیافته است، بلکه اضطراب و احساس پوچی و بی‌معنایی بیش از گذشته جان بشر امروز را می‌خلد. مرکز تحقیقات قم

در دنیای امروز، نوعی شتاب و عجله نامعقول، که لازمه مدرنیسم و تجدّدطلبی است، امکان چشیدن مزه و طعم زندگی واقعی را از انسان سلب کرده است. انسان هر چه بیشتر می‌خواهد به لذت مطلق و قدرت و رفاه بیشتر دست یابد، این عطش سیرناشدنی، او را به تنش و کشمکش و بهره‌وری از سایر انسان‌ها و هم‌نوعانش می‌کشاند. نگاه ناقص و معیوب و زمینی غرب به انسان، او را از منزلت انسانی خود دور کرده است.

روند پیشرفت‌های صرفاً صنعتی، و احساس بی‌پناهی و بردگی ناخواسته در برابر غول ماشینیسم، وحشت و اضطراب از آینده مجهول و تاریک، دلهره از عدم موفقیت در زندگی، دلهره آینده موقعیت اجتماعی، آینده تحصیلی، اشتغال، آینده اقتصادی و آینده فرزندان در همه این زمینه‌ها بشر امروز را دچار دلهره و اضطراب و

تردید کرده است. انسان آخرین دهه قرن بیستم، در عمق وجود خود، از خویشتن هم می‌ترسد؛ زیرا دیگر به علم جدید و خرد روشنگری اعتماد ندارد و خدای آسمانی را نیز از زندگی خود بیرون کرده است. انسان دیروز، که به قابلیت‌های عقلانی و تجربه‌های گران‌سنگ خود پی نبرده بود، همه چیز را از عالم بالا و ماورای طبیعت طلب می‌کرد؛ اما انسان امروز با اینکه در بسیاری از چیزها بر فکر و توانایی‌های عقلی و علمی خود تکیه کرده است و چنان احساس استغنا می‌کند که اصلاً یا به سراغ دین نمی‌رود و یا اگر هم می‌رود، طلب‌کارانه و حق‌خواهانه می‌رود و از سر استغنا و تکبر، به جای تعبد و کرنش در برابر خداوند و بجا آوردن مقتضیات بندگی، ادعای حق‌مداری می‌کند و از انتظارات بشر از خدا و دین سخن می‌گوید.

انسان امروز بیشتر به زندگی مادی و دنیوی خود و رفاه‌طلبی و تنعم‌طلبی روی آورده است، و جهان دیگر و دیگر حقایق برتر از این عالم مادی و دنیوی را بکلی نفی کرده و نادیده می‌انگارد و هیچ نمی‌خواهد بداند که ماورای این دنیای مادی، معنا و حقیقتی متعالی نیز وجود دارد. انسان امروز هدف واقعی زندگی خود را گم کرده است و در دنیای خودساخته و آرمان‌ها و در اسارت امیال نفسانی خود، محصور شده است. کتاب الهی چه زیبا حال انسان دنیاگرا و لذت‌طلب را توصیف نموده است: ﴿اللَّهُكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ (تکاور: ۲۱) و نیز می‌فرماید: ﴿ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (حجر: ۳)

در اینکه انسان‌ها نیازهای متفاوت و متنوعی دارند، شکی نیست؛ اما تنها یک قسمت از نیازمندی‌های انسان جنبه مادی دارد که مربوط به تغذیه و بهداشت و سلامتی و انواع تمتع‌های مادی و رفاهی است و بشر تا حد زیادی در این زمینه، به آرزوها و خواسته‌های خود دست یافته

مدرن با بحران‌های فکری و روحی و افتادن در دام «نیهیلیسم» است. «نیهیلیسم» به معنای پوچ‌انگاری و غایت‌زدایی از کل نظام هستی، به ویژه بی‌هدف انگاشتن انسان و انکار هرگونه ارزش مطلق اخلاقی است. نیهیلیسم در واقع، حاصل یک بحران هستی‌شناختی (انتولوژیک) و اخلاقی است. نیهیلیسم بحران دنیایی است که در آن، فلسفه اخلاق متزلزل شده و جنبه‌های معنوی حیات انکار شده است. «نیهیلیسم هسته قدرتمند تاریخ متافیزیک غربی و در واقع، منطبق درونی آن است»؛^(۳۴) در حالی که پیش از عصر روشنگری متافیزیک ارزش‌های متعالی را می‌آفرید، ولی مدرنیته به نفی همان ارزش‌های متعالی و متافیزیکی روی آورد. به قول داستایوفسکی در دنیای جدید «هر کاری برای بشر مجاز شمرده می‌شود».^(۳۵)

نیهیلیسم به تدریج، عقل بشری را جایگزین وحی الهی کرد و در مراحل بعد، این عقل سودانگار و ابزار در خدمت منافع و غرایز بشری قرار گرفت.

به هر حال، دنیای مدرن، دنیایی است که نیهیلیسم (پوچ‌گرایی) وجه باطن آن است و دنیایی که جهان بی‌حضور و دخالت خدا اداره می‌شود. بازتاب تفکر نیهیلیستی غرب به نفی تدریجی همه اعتقادات انجامید. تفکر علمی غرب بر پایه نفی انگاره‌های الهی از جوهر طبیعت، با ویژگی خودکاری (اتوماسیون) خودافزایی، جهان‌روایی، خودمختاری و یگانه‌انگاری (مونیسیم) و با حرکت نزولی خود به پیش می‌رود.

سرودخوانان انحطاط و پیام‌آوران غروب خدایان در غرب کم نیستند. بیش از همه در همان غرب، کسانی مانند نیچه و هایدگر از نیهیلیسم پنهان در نفس ایده پیشرفت خبر دادند.^(۳۶)

انسان امروز دیگر به ادعاهای فیلسوفان عقلگرا و

است. اما قسمت دیگر نیازهای بشر، نیازهای معنوی است که مربوط به روح و فکر و خیال و آرامش درونی اوست. از جمله این نیازمندی‌های معنوی انسان، روح خداجویی و احساس وابستگی و تکیه بر یک قدرت برتر و جاودانه است که شایسته اتکا و توکل و قابل تقدیس و ستایش و دارای شعور و علم است. تا آنجا که تاریخ گواهی می‌دهد، انسان در راه تأمین این خواسته و نیاز، تلاش‌های دامنه‌دار و پی‌گیری داشته و با مشکلات و سختی‌هایی نیز در این زمینه روبه‌رو بوده است. از این‌رو، این معبودخواهی و احساس نیاز به یک مبدأ قابل اعتماد، پیوسته با تاریخ زندگی انسان همراه بوده و این اقتضای فطرت الهی است که در روح بشر نهفته است. انسان در طول زندگی خویش، سعی کرده است با مبدأ واقعی و راستین خلقت و الوهیت ارتباط پیدا کند؛ امروزه هم این احساس نیاز به شکل جدی و گسترده وجود دارد و به اقتضای این وضعیت است که مکتب‌های عرفانی و گوناگون پرورش روح و تقویت اراده و مکاتب روان‌کاوی با داعیه ایجاد آرامش و تسکین روح، افراد زیادی را به خود جذب می‌کنند.

میلیتون یینگر در مقاله «دین و نیازهای فرد» از نیازهایی صحبت می‌کند که انسان معاصر را به سمت دین می‌کشد:

آوارگی روحی، تحیر، احساس بی‌پناهی، احساس پوچی و افسردگی و تنهایی که اینها به نوبه خود، معلول فشارهایی هستند که پیشرفت صنعت و تمیز و تبدلات صیغی که به تبع آن، در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی ایجاد شده، به وجود آمده است.^(۳۳)

۴. نیهیلیسم

یکی دیگر از پیامدهای مدرنیته مواجهه بشر متجدد و

طول تاریخ و همپای تاریخ تمدن بشری وجود داشته است، می‌نویسد: «در هیچ دوره‌ای، یک تمدن، خالی و تهی از معتقدات دینی نبوده است.»^(۴۰) به باور او، باورداشت‌ها و عملکردهای مذهبی عموماً پناهگاهی را در برابر ناملایمات زندگی روزانه فراهم می‌سازند. از نظر او، دین در بسیاری از جنبه‌های فعالیت اجتماعی بشر نفوذ دارد و می‌تواند در جهان مدرن، در برابر انواع مخاطرات، به انسان امنیت روحی و احساس معناداری و هویت ببخشد.

نیاز بشر معاصر به دین

علامه طباطبائی می‌گوید: دین همواره بشر را به سوی معارف حقیقی و اخلاق فاضله و اعمال نیک دعوت می‌کند، و معلوم است که اصلاح عالم انسانی هم در همین سه چیز است: ۱. عقاید حقه؛ ۲. اخلاق فاضله؛ ۳. اعمال نیک. یا نگاهی به وضعیت بشر امروز، بهتر می‌توان دلیل نیاز بشر به دین را درک کرد. بشری که امروزه به بالاترین درجه از علم و تمدن و فناوری رسیده است، ولی می‌بینیم که در امور گوناگون فردی و اجتماعی و اخلاقی خود تا چه حدی دچار انحطاط اخلاقی و فساد شده است و چه بحران‌ها و جنگ‌های خانمان‌براندازی تهدیدش می‌کنند! تا چه حد زورگویی بر بشریت مسلط شده است! و تازه همه این فسادها در عصری جریان دارد که آن را «عصر تمدن و ترقی» و «عصر دانش» می‌خوانند.^(۴۱)

از نظر علامه طباطبائی، تنها دین است که می‌تواند بشر را در تمام شئون مادی و معنوی به اصلاح دعوت کند؛ هم در اعتقادات و هم در اخلاق و هم در رفتار. بنابراین، اگر در دنیا، امید خیر و سعادت باشد باید از دین و تربیت دینی امید داشت و در آن جست‌وجو کرد. ملل پیشرفته اساس اجتماع را کمالات مادی و طبیعی قرار

روشنگری اعتماد ندارد، و دیگر عقل نقاد مدرن از ادعای توانایی نقد خود، دست کشیده است.^(۳۷)

انسان مدرن با هجوم تجدد و جدایی عقل از نور، به کمبود فضیلت و انحطاط اخلاقی مبتلا شده است و مدرنیته را مظهر خیانت به الهام و مکاشفه و یک بن‌بست تاریخی و فلسفی می‌داند، و بر این باور است که بشریت با رویگردانی از خدامحوری، بحران کنونی را برای خویش به وجود آورده است، و راه رستگاری را از طریق هزار توری نیهیلیسم نیچه‌ای یا علم‌گرایی مادی، جست‌وجو می‌کند.

انسان امروزی نمی‌فهمد که عقل‌گرایی قابلیت

واکنش او را نسبت به سمبل‌ها و افکار فوق طبیعی و متافیزیکی از میان برده است و او را در برابر جهان زیرزمینی روانی، عاجز ساخته است.^(۳۸)

ریشه این بحران را باید در تقدس‌خردگرایی و انسان‌گرایی عصر نوزایی جست. انسان امروز خود را موجود مطلق می‌انگارد که اختیارات او بر اختیارات خدا تفوق دارند و همین انسان‌گرایی افراطی او را از منابع قدسی و معنوی دور می‌سازد و راه نجات از بحران را بر او بسته است. نگرش علم‌پرستانه به انسان و طبیعت، ریشه‌های معنوی زندگی بشر را خشکانده است. انسان متجدد با ویران کردن طبیعت، با نگاه خشک علمی و صرفاً مادی و آمیخته با حرص و آز، بر آن است تا کل سنت دینی را نفی کند.^(۳۹)

یونگ علل بسیاری از مشکلات فکری و روحی و معنوی جهان امروز را در پشت کردن بشر به دین می‌بیند. به باور او، بشر مدرن اگر چه خود را تا حدی از قید خرافات رها کرده، اما در دام خطرناک از دست دادن ارزش‌های اصیل اخلاقی و دینی شده گرفتار شده است. فریود نیز با اشاره به این حقیقت که دین همواره در

و اجتماعی جست‌وجو می‌کنند، در برابر بسیاری از اندیشمندان برجسته جهان، که تا آخرین لحظات عمر خود را در بالاترین حد علم و آگاهی و تعهد و دین‌داری حفظ نموده‌اند، چه پاسخی خواهند داشت؟

نظریه «دین‌زدایی»، که از سوی فیلسوفان عصر روشنگری مطرح شد، مبتنی بر این پیش‌فرض بود که دین زمانی دارای سیطره اجتماعی و مدعی بی‌رقیب حوزه فرهنگ و اجتماع بود؛ اما در دوره جدید، دین قدرت و کارایی خود را از دست داده است. نظریه «دین‌زدایی» مدعی بود: دیگر دلایل کافی برای تبیین علت حضور دین در جامعه و استمرار حیات آن، به عنوان منبع قدرت سیاسی و اجتماعی، وجود ندارد.

این نظریه یک نظر شمول‌گرایانه و عام، و یک داوری مطلق نسبت به همه ادیان مطرح می‌سازد، در حالی که نمی‌توان کارکرد همه ادیان را در همه جوامع، به صورت یکسان مورد داوری و ارزیابی قرار داد. علاوه بر آن، این مسئله مبتنی بر این پیش‌فرض است که با چه تلقی و تعریفی از دین مد نظر داریم؛ برای مثال، بر اساس تعریف قدسی‌گرایانه افرادی مثل شلایرماخر و اوتو، که دین را صرفاً به بعد معنوی آن تقلیل می‌دهند، نمی‌توان از دین انتظار کارکردهای همه‌جانبه اجتماعی، اخلاقی و عقلانی داشت و این تعریف درباره همه ادیان، از جمله اسلام، که دینی جامع و ناظر به همه وجوه حیات بشری است، صادق نیست.

شکی نیست که نیاز انسان به دین نیازی فطری و اصیل و ثابت و عقلانی و اجتناب‌ناپذیر است، و نیاز انسان به دین در واقع، همان نیاز انسان به رشد و کمال معنوی و عقلانی است. بشر برای سالم زیستن و رشد و تعالی و حرکت به سوی کمال، راهی جز انتخاب راه دین ندارد. اگر فطرت انسانی را فطرتی کمال‌جو و

داده و مسئله دین و اخلاق را مهمل گذاشته‌اند و فضایل انسانی از قبیل صلاح و رحمت و محبت و صفای قلب را از دست داده و احکام فطرت را به فراموشی سپرده‌اند، و اگر عقل و علم و وجدان بشری به تنهایی برای اصلاح بشر کافی بود نمی‌بایستی کار بشر به این توخس بکشد و نباید ارزش‌های اخلاقی و فضایل انسانی را از دست داده باشند. (۴۲)

علامه طباطبائی درباره عدم کفایت علم و پیشرفت مادی برای تأمین نیازهای معنوی و روحی بشر می‌نویسد:

پیشرفت انسان در یک قسمت از معلومات، کافی برای قسمت دیگر نیست و مجهولات دیگر انسان را حل نمی‌نماید. درست است که علوم طبیعی چراغی است روشن که بخشی از مجهولات را از تاریکی دواورده و برای انسان معلوم می‌سازد، ولی چراغی است که برای رفع هر تاریکی سودی نمی‌بخشد... و در نهایت، هلومی که از طبیعت بحث می‌نماید، اصلاً از مسائل ماوراءالطبیعه و مطالب معنوی و روحی بیگانه بوده و توانایی بررسی این‌گونه مقاصدی که انسان با نهاد خدادادی خود خواستار کشف آنهاست، و ندارد. (۴۳)

با نگاهی واقع‌بینانه به تاریخ حیات انسانی، درمی‌یابیم که هیچ جامعه‌ای در هیچ زمانی خالی از دین نبوده است، و احساس نیاز انسان به دین در ادوار گوناگون تاریخی مشاهده می‌شود. این مسئله علاوه بر اینکه باطل‌کننده نظریه کسانی است که جهل و عجز بشر نسبت به قوای ناشناخته طبیعی را عامل روی آوردن انسان به نیروهای فراطبیعی غیبی می‌دانند، همچنین نشان می‌دهد که هم انسان جاهل و عاجز دیروز نیاز به خدا داشت و هم بشر علم‌زده امروز چنین نیازی دارد. کسانی که ریشه دین را در عوامل روانی و یا جهل و خرافه و یا عوامل سیاسی

حاضر را از خطر نیهیلیسم، نسبی‌گرایی و بحران معنا نجات دهد. بنابراین، نیاز بشر به خدا و معنویت چنان مهم و سرنوشت‌ساز است که فقدان آن در زندگی انسان، با وجود همه امکانات و شرایط مادی، زندگی را بی‌معنا و تلخ می‌کند. به قول کارل یونگ بیماری قرن ما بیماری مذهبی است. بشر قرن بیستم در اثر فناوری علمی و جمود و کوته‌نظری و تعصب، لامذهب و سرگشته شده و در جست‌وجوی آرامش روحی است، و تا وقتی مذهب نیابد، آرامش ندارد. بی‌مذهبی موجب احساس پوچی و بی‌معنا بودن زندگی می‌شود، و داشتن مذهب و آرمان به زندگی مفهوم و معنا می‌بخشد.

شهید مطهری دربارهٔ عدم کفایت علم بدون دین در تأمین سعادت و کمال بشر می‌نویسد:

برای بشریت، هیچ چیز گران‌تر و مشغول‌تر از جدایی دین و دانش نیست. این جدایی تعادل اجتماعی بشری را از بین می‌برد. هم دنیای قدیم و هم دنیای جدید دچار بی‌تعادلی شده و تعادل خود را از دست داده است. زمانی مردم گرایش دینی خود را جدا از علم جست‌وجو می‌کردند. این بیماری عمدهٔ دنیای قدیم بود. بیماری عمدهٔ دنیا این است که عده‌ای در جست‌وجوی علم منهای دین هستند. اکثر انحرافات و بدبختی‌هایی که بشر امروز را تهدید می‌کند ناشی از این است که علم را جدا از ایمان می‌خواهد. (۴۵)

هربرت آرمسترانگ، صاحب‌نظر آمریکایی، می‌گوید: علوم جدید در نشان دادن هدف زندگی انسان و راه انسانیت، مطلقاً ناتوان است و نمی‌تواند معنا و مفهوم درست و ارزشمندی برای زندگی بشری ارائه کند. دانش نوین ارزش‌های راستین‌رانی‌شناسد؛ دانش‌نوین راه صلح و سلامت و آسایش و آرامش‌رابه‌درستی تشخیص نمی‌دهد. (۴۶)

آندرو مالبرو گفته است:

حقیقت‌طلب بدانیم در این صورت، انسان برای رسیدن به کمال و حقیقت، چاره‌ای جز سر تعظیم نهادن بر آستانهٔ دین و اقبال و پذیرش دین نخواهد داشت. آری، انسان اگر به راستی طالب حق و حقیقت است، این حق یک سرچشمه و منشأ دارد و آن خداست؛ و اگر انسان طالب کمال و تعالی است، سرچشمهٔ هرگونه کمال عقلانی و معنوی خداوند است. بدین‌روی، بشر طالب رشد باید طالب دین و خدا باشد، وگرنه به بیراهه می‌رود و از کمال واقعی خود فاصله می‌گیرد. به تعبیر قرآن کریم، ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (یونس: ۳۲) و از همین روست که در آموزه‌های دینی، می‌خوانیم: «لا دین لمن لا عقل له»؛ (۴۴) هر که دین ندارد عقل ندارد.

بشرا امروز نیز با اینکه به پیشرفت‌های محیرالعقول علمی رسیده است و همه‌گونه وسایل رفاه و آسایش را در اختیار دارد، ولی با این حال، دچار اضطراب و دلهره و ناامنی است و برای جبران ناراحتی‌های روحی خود، به مواد مخدر و انواع قرص‌های آرام‌بخش و فرح‌بخش، و برای تسکین آلام روحی خود، به انواع مکاتب روان‌کاری پناه می‌برد و این امر حاکی از آن است که نیاز بشر به دین، نیازی فطری و جاودانه است.

یکی از مشخصه‌های دوران جدید، جست‌وجوی مشتاقانهٔ انسان متجدد برای یافتن معناست. این پدیدهٔ جست‌وجو برای یافتن معنا، گاه موجب شده است افراد بسیاری در دام فلسفه‌ها و ادیان جدید و ساختگی و یا در دام عرفان‌های کاذب بیفتند و از دریافت پیام‌های معنوی و حیات‌بخش توحیدی، بخصوص اسلام محروم بمانند. این در حالی است که فقط دین حق الهی، که جنبه‌های فردی و اجتماعی و مادی حیات را به نحو معقولی مورد توجه قرار می‌دهد، می‌تواند در ساختن فرهنگ و اندیشه و حیات معنوی جامعهٔ جدید مؤثر باشد و بشر عصر

۱. دنیا و آخرت دو امر متضادند و تقابلی این دو از نوع تباین است و دنیاگرایی با آخرت‌خواهی غیر قابل جمع و سازش هستند.

۲. دین تعبد صرف و ملازم با دست برداشتن از تعقل و تحقیق و تفکر و عامل رکود است. از این‌رو، آنان بر اصالت علم و اعتبار و کفایت عقل بشری اصرار دارند. غافل از اینکه شواهد عینی تاریخی بر همه این تلاش‌ها و ادعاها، خط بطلان کشیده است.

بر انسان‌های عقل‌مدار و منصف پوشیده نیست که حتی در جدیدترین جوامع غربی، هنوز هم دین و ارزش‌های دینی به حیات خود ادامه می‌دهند و نفوذ خود را از دست نداده‌اند. در جهان مدرن نیز نیاز و گرایش به مذهب و معنویت رو به افزایش است و بشر امروز غربی با وجود بهره‌مندی از انواع امکانات و پیشرفت‌های علمی، باز هم خود را نیازمند به دین می‌داند. این واقعیت مؤید آن است که دین به دلیل آنکه امری فطری است و با فطرت کمال‌طلبی و روحیه حقیقت‌جویی انسان مرتبط است، همیشه و در همه جوامع، به حیات و بقای خود ادامه خواهد داد؛ زیرا بشر برای شناخت مسیر واقعی کمال و سعادت خود، به دین نیاز دارد و بدون دین نمی‌تواند به آرامش مطلوب و کمال نهایی خود برسد و در واقع، فلسفه دین، هدایت انسان به سوی کمال حقیقی اوست. از این‌رو، همواره انسان به دین نیاز داشته است و خواهد داشت. دین همانند سایر نیازهای اصیل و واقعی و فطری انسان، هرگز قابل تعطیل و اغماض نیست. نه علم و نه عقل‌گرایی و نه هیچ امر دنیوی دیگری نمی‌تواند جایگزین دین شود و انسان از آن نظر که به کشف حقیقت نیاز دارد، به دین، که راهی به سوی حقیقت و یا خود حقیقت است، نیاز دارد.

اگر انسان طالب کمال است، دین می‌تواند کمال و

ترن بیست و یکم یا مذهبی خواهد بود و یا وجود نخواهد داشت. (۴۷)

اکنون در بین نخبگان علمی و بیشتر مردم، این آگاهی و اشتیاق هر روز بیشتر گسترش می‌یابد که باید حقایق دینی مورد توجه جدی قرار گیرند، و در یک گفتمان قابل دفاع و معقول، بازاندیشی شوند و در یک همزیستی باز گشوده، مشارکت داده شوند تا بشر بتواند به خلأ معنوی و بحران معرفتی و وجودی خود پاسخ دهد. و شکی نیست که راه برون‌رفت بشر نوین و دین‌گریز از این تناقض‌نما و بحران معرفتی و معنوی، تجدیدنظر و اصلاح عملکرد خود نسبت به دین است.

امام خمینی علیه السلام در پیام خود به گورباچف، رهبر شوروی سابق، یادآور شدند:

با مادیات نمی‌توان بشریت را نجات داد. عدم اعتقاد به معنویت از اساسی‌ترین دردهای جامعه بشری در غرب و شرق است. (۴۸)

نتیجه‌گیری

در پایان سخن، باید به این واقعیت اشاره کرد که هیچ‌یک از ادعاهای مطرح شده مبنی بر تضاد و ناسازگاری دین و مدرنیته، دین و پیشرفت، دین و عقل و یا دین و علم مستدل و منطقی نیست و ادیان خالص و اصیل توحیدی به همه حقایق هستی و همه ابعاد وجودی انسان و همه نیازهای بشری به شکل معقول توجه دارند و عقلانیت واقعی و دین‌داری راستین را منافی هم نمی‌داند.

از این‌رو، تلاش برخی مدعیان روشن‌فکری که می‌کوشند اسلام را با علم و تجدد ناسازگار نشان دهند و با طرح ادعای عدم سازگاری تعبد با تعقل و یا ادعای اصالت عقل بشری و برتری روش علم تجربی، همه این تلاش‌ها و طرح‌ها مبتنی بر دو پیش‌فرض است:

فصل پنجم، ص ۱۱۹-۱۷۹ / همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم (قم، اسراء، ۱۳۷۶)، ج ۱۳ «معرفت‌شناسی در قرآن».

۲۰- مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان (تهران، صدرا، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۵۲.

۲۱- محدث نوری، مستدرک الوسائل (قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸)، ج ۱۱، ص ۲۰۵.

۲۲- داریوش شایگان، پیشین، ص ۲۳۹.

۲۳- بابک احمدی، پیشین، ص ۶ / ۵۲ و ۷۴ / ص ۷۵.

۲۴- مارتین بوبر، کسوف خداوند، ترجمه عباس کاشف و سهراب ابوتراب (تهران، فروزان، ۱۳۸۰)، ص ۸۱.

۲۷- بورگن هابرماس، پیشین، ص ۱۹۴.

۲۸- سیدحسین نصر، «بحران معنوی انسان»، کتاب نقد ۴۳۳ (تابستان ۱۳۷۶)، ص ۳۰۱.

۲۹- به نقل از: بورگن هابرماس، پیشین، ص ۱۱۵.

۳۰- داریوش شایگان، پیشین، ص ۲۳۹.

۳۱- «سکولاریسم» به معنای قداست‌زدایی از همهٔ ساحت‌های زندگی بشر و نفی همهٔ انگاره‌ها، ارزش‌ها و باورهای قدسی و حیاتی است.

۳۲- بورگن هابرماس، پیشین، ص ۲۳۸.

۳۳- میلیتون بینگر، پیتراکستون و دیگران، دین و چشم‌اندازهای نو، ترجمه غلامحسین توکلی (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۲۳.

۳۴ و ۳۵- بابک احمدی، پیشین، ص ۴۵ / ص ۷۲.

۳۶ و ۳۷- داریوش شایگان، پیشین، ص ۵۱ / ص ۵۲.

۳۸- کارل یونگ، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲)، ص ۱۴۱.

۳۹- کارل یونگ، روان‌شناسی و دین، ترجمه فؤاد روحانی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰)، ص ۵۳.

۴۰- زیگموند فروید، آیندهٔ یک پندار، ترجمه هاشم رضی (تهران، آسیا، ۱۳۵۷)، ص ۱۸۶.

۴۱- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن (بیروت، دارالاعلمی، ۱۴۰۴)، ج ۵، ص ۲۶۸.

۴۲ و ۴۳- همو، معنویت تشیع (قم، تشیع، ۱۳۵۴)، ص ۵۶.

۴۴- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار (بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴)، ج ۷۸، ص ۳۳۵.

۴۵- مرتضی مطهری، انسان‌وایمان (تهران، صدرا، ۱۳۷۰)، ص ۲۰۰.

۴۶- علی‌اکبر کسمایی، جهان امروز و فردا (تهران، بی‌جا، بی‌تا)، ص ۲۱۱.

۴۷- رامین جهانبگلو، زیر برف‌های آسمان (تهران، نشر و پژوهش فروزان، ۱۳۷۶)، ج سوم، ص ۲۹۸.

۴۸- ر.ک. امام خمینی، آوای توحید «نامهٔ امام به گورباچف» و شرح نامه به قلم آیه‌الله جوادی آملی (تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۹).

سعادت همه‌جانبهٔ انسان را تأمین کند. اگر انسان از پوچی و بی‌معنایی و احساس خلأ معنوی و تنهایی و فقدان آرامش رنج می‌برد، برای درمان و بیرون‌رفت از این بحران‌های معنوی، به دین نیاز خواهد داشت. اگر انسان خواهان عدالت و برابری و صلح و حاکمیت ارزش‌های اخلاقی در زندگی خود است، تنها به وسیلهٔ دین می‌تواند به این ارزش‌ها و آرمان‌ها دست یابد. به تعبیر دیگر، دین راه حلی برای بحران وجودی بشر است، و به تعبیر آخر، دین پاسخ‌به عمیق‌ترین و متعالی‌ترین نیازهای بشر است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- زیگموند باومن و همکاران، مدرنیته چیست؟ مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوروزی (تهران، نقش جهان، ۱۳۷۸)، ص ۳۳ و ۶۷.
- ۲- بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه انتقادی (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳)، ص ۱۱.
- ۳- زیگموند باومن و همکاران، پیشین، ص ۲۱۳.
- ۴- همان، ص ۶۷ و ۲۱۷ و ۸۲.
- ۵- همان، ص ۱۰۰ / ص ۲۵۵.
- ۷- عبدالکریم سروش، همایش «دین و مدرنیته» (تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۸۴).
- ۸- داریوش شایگان، افسون‌زدگی جدید یا هویت چهل تکه، ترجمه فاطمه ولیایی (تهران، نقش جهان، ۱۳۸۰)، ص ۳۱.
9. Hegel, Lecons sur la Philosophie del' histoire (Vrin, Parism 1991), p. 108 & 320.
- ۱۰ و ۱۱- رنه گنون، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲)، ج دوم، ص ۱۴۴.
- ۱۲- سید محمدحسین طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با باورقی مرتضی مطهری (قم، اسلامی، بی‌تا)، ج ۵.
- ۱۳- مرتضی مطهری، فطرت (تهران، صدرا، ۱۳۷۵)، ص ۸۸.
- ۱۴- بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه انتقادی (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳)، ص ۲۹.
- ۱۵ و ۱۶- بورگن هابرماس، جهانی‌شدن و آیندهٔ دموکراسی، ترجمه کمال پولادی (تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰)، ص ۱۱۴ / ص ۱۹۰.
- ۱۷- روزاموند بیلینگتون و دیگران، فرهنگ و جامعه، ترجمه فریبا عزیدفتری (تهران، قطره، ۱۳۸۰)، ص ۲۸۲.
- ۱۸- ر.ک. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن (بیروت، دارالاعلمی، ۱۴۰۴)، ج ۵، ص ۲۵۵؛ ج ۱، ص ۴۷ و ۴۳.
- ۱۹- ر.ک. عبدالله جوادی آملی، دین‌شناسی (قم، اسراء، ۱۳۸۱)،